[مقدمه 2](#_Toc401136022)

[نظریات این باب 2](#_Toc401136023)

[ادله 2](#_Toc401136024)

[حل سحر 3](#_Toc401136025)

[طرق ابطال 3](#_Toc401136026)

[ظهور آیه 3](#_Toc401136027)

[احتمالات 4](#_Toc401136028)

[وجه ضعف 5](#_Toc401136029)

[موضوعیت سحر مضر 5](#_Toc401136030)

[جمعبندی 6](#_Toc401136031)

[حرمت سحر نافع 6](#_Toc401136032)

[روایت إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِم 6](#_Toc401136033)

[سند روایت 7](#_Toc401136034)

[دلالت 8](#_Toc401136035)

[بیان حکم 9](#_Toc401136036)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

بعد از پايان بررسي ادله حرمت سحر، بررسي مفهوم سحر به فروعات و تزييلات ذيل بحث رسيديم. كه اولين فرع اين بود كه آيا سحر به طور مطلق حرام است، يا سحر مضر حرام است، يا سحري كه در غير مقام حل سحر باشد حرام است؟

گفتيم در اينجا در نقطه مقابل قول به حرمت سحر به نحو مطلق، دو نظريه فقهي ديگر وجود دارد. درواقع نظريه اول همان اطلاق حرمت سحر بود. دو نظريه در مقابل اين بود كه نظريه دوم و سوم بود. يك نظريه اين بود كه سحر در مقام حل سحر مانعي ندارد و جايز است و يك نظريه ديگر هم اين بود كه اصولاً فقط سحر مضر حرام است و سحر غير مضر حرام نيست.

نظریات این باب

تفاوت اين دو نظر اين بود كه بين سحر در مقام حل سحر با سحر غير مضر، عام و خاص مطلق است، يعني ممكن است سحر در مقام حل نباشد ولي مضر هم نباشد. نظریه دوم كه در مقابل اطلاق است، مي­گويد اگر فقط از دايره حرمت سحر، همان حل سحر خارج شده است مانعي ندارد، ولي اگر در مقام حل نباشد ممكن است سحر مضر نبوده بلكه نافع هم باشد و باز مي­گويد جايز نيست. نظر سوم مي­گويد سحري كه مضر نيست، چه در مقام حل يا غير حل، جايز است. بين عنوان سحر غير مضر و سحر در مقام حل كه در اين دو نظريه وجود داشت، اعم اخص مطلق است. سحر غير مضر گاهي در مقام حل است و گاهي در غير مقام حل است ولي مضر نيست. اين نظرياتي بود كه در ابتدا مطرح كرديم و گفتيم كه بايد به ادله مراجعه كنيم

ادله

ادله چهارگانه­اي اينجا مورد بحث قرار گرفت، كه سه روايت بود و آيه شريفه سوره بقره. دليل پنجمي كه اول مي­شد به آن اشاره كنيم كه وضوح داشت و به آن اشاره نكرديم و عبور كرديم اين است، كه مي­شد اين را جزء اولين دليل هم قرار داد اين است كه كسي بگويد كه در مفهوم سحر اضرار نهفته است. نه اينكه دليل قيد مي­زند بلکه مفهوم سحر يعني امري كه يضرُّ بالآخرين. منتهي جواب همان است كه قبلاً داديم. در مفهوم شناسي گفتيم كه اضرار جزء مقوِّمات سحر نيست، بلكه سحر همان ارائةُ الباطلِ حقاً بسبب الخفيّة و غير عادي است. ارائه باطل به صورت حق است به شكل و اسباب غير اعتيادي و متعارف و اسباب خفيه غير عادي و غیرطبیعی. مقوِّم سحر ارائةُ الباطلِ حقاً است. مضر باشد يا نباشد مقوِّم مفهوم نيست و لذا از راه مفهوم نمي­شود بگوييم فقط سحر مضر حرام است و بقيه مشمول اين دليل نيست. از ميان ادله بعيد نيست آيه شريفه برخلاف تلقي مرحوم آقاي تبريزي دلالت كند بر اينكه سحر در مقام حل جايز است. اين نتيجه حسيه بحث گذشته بود. ممكن است يكي از روايات ضعيف هم مفهوم اين آيه را برساند، نه به دليل اينكه آيه اختصاص به سحر مضر دارد بلكه به دليل اينكه يك دلالت مفهومي و اقتضايي دارد براي اينكه سحر في الجمله جايز است. فی‌الجمله‌اش هم بر همان مقام حل منطبق مي­شود كه مناسب شأن نزول آيه است.

حل سحر

حل سحر همان‌طور كه گفته شد، به دو طريق ميسر است. يكي به سحر است و اين مادامي است كه آن عملياتي كه انجام مي­دهد چون مفهوم سحر ارائةُ الباطلِ حقاً است، در خود اين عمليات هم يك كار ارائةُ الباطلِ حقاً باشد. مثلاً او آمده و در وی خيالاتي برانگيخته است كه مريض شود، در او خيالاتي ايجاد كند كه با آن خيالات به آن حال طبيعي برگردد، ولي با يك نوع ارائةُ الباطلِ حقاً آن باطل را ابطال كند؛ اما طریق دیگر عملياتي است كه انجام آن با اسباب خفيه غيرعادي هم ممكن است ولي در كار او غیر حقی را حق نشان نمي­دهد بلكه فقط ابطال آن غير حق را كند.

طرق ابطال

درواقع ابطال سحر حداقل به سه روش امکان دارد. يكي ابطال سحر به سحر است كه معناي دقيق آن يعني يك خیال‌انگیزی و ارائةُ الباطلِ حقاً مقابل آن كار. ولي اين سحر چون براي مقابله با اوست مي­گوييم جايز است. دوم ابطال سحر با روش غيرعادي و غيرطبيعي كه روش غيرعادي و غيرطبيعي فقط ابطال‌کننده است و ديگر حقي را باطل نمي­كند و باطلي را حق نمي­كند. سوم اينكه آن را با روش­هاي ديني و دعايي و ذكري و آن چه كه در شريعت آمده است و شرع به خصوص به آن اشاره كرده است ابطال مي­كند. آنچه محل كلام است قسم اول است. يعني سحر كند و با سحر، سحري را باطل كند.

ظهور آیه

آنچه از آيه استفاده كرديم اين است كه آيه سحر مي­گويد مبطل سحر جايز است لذا قسم دوم و سوم هم به طريق اولي جايز است. آنچه ما تاكنون دليل داشتيم و از آيه استفاده كرديم اين بود كه سحر در مقام دفع سحر جايز است، كه به طريق اولي قسم اول و آن دو قسم را مي­گيرد. يعني با هر سه قسم دفع سحر جايز است. در فرع اول يك سؤال مطرح مي­شود که آيا فقط در مقام دفع سحر است و مي­توانيم بگوييم كه مطلق غير مضر هم جايز است؟ آنچه به طور مسلم مي­شود از آيه استفاده کرد این است که قدر متیقن آیه سحر در مقام دفع سحر و ابطال سحر را جايز می­داند. سؤال اين است كه آيا مي­شود اين را كمي تعمیم داد و بگوييم سحر غير مضر جايز است ولو سحر غير مضر در مقام ابطال نيست؟ سحر غير مضر چند نوع مي­شود. يك نوع سحر غير مضري است كه در مقام دفع سحر است. يك نوع سحر غير مضري است كه در مقام دفع سحر نيست و نمي­خواهد سحري را دفع كند. سحري مي­كند كه به كسي هم ضرري نمي­رساند ولي نفعي هم براي كسي ندارد. نوع سوم اين است كه سحر غير مضري است كه نافع است يعني كاري مي­كند كه مثلاً کسی عاشق و علاقه‌مند به او شود و یا تقويت علايق بين خواهر و برادر يا بين زن و شوهر. تلقينات و روان­درماني­ها را در فروعات جدا بحث مي­كنيم. اگر روشي علمي باشد داخل در سحر نيست. خواهيم گفت روش­هاي روانكاوي و روان­درماني و شيوه­هايي كه علم آن را نشان مي­دهد درصورتی‌که ارائه حق به باطل نباشد، سحر به حساب نمي­آيد.

احتمالات

سؤال اين است كه مي­شود بگوييم فقط سحر در مقام دفع سحر جايز است يا كمي وسیع‌تر است و سحرهاي غير مضر مطلقاً جايز است؟ اين همان اختلاف‌نظر دوم و سوم بود، كه نظر دوم مي­گفت فقط در مقام دفع جايز است و نظر سوم مي­گفت مطلقاً غير مضر جايز است. يعني بگوييم جواز سحر اختصاص به مقام دفع ندارد بلكه هر سحر غير مضري جايز است. براي اين قسم هم مي­شود چند وجه ذكر كرد.

1. يك وجه اينكه كسي بگويد در مفهوم سحر مضر خوابيده است و غير مضر را شامل نمي­شود. اين را جواب داديم كه در مفهوم سحر اين معنا وجود ندارد.
2. وجه دوم براي اينكه بگوييم مطلق غير مضر جايز است اين است كه بگوييم دلالت ملازمه عرفي آيه شريفه 102 سوره بقره **«وَ اتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلىَ‏ مُلْكِ سُلَيْمَنَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَ لَكِنَّ الشَّيَطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلىَ الْمَلَكَينْ‏ بِبَابِلَ هَرُوتَ وَ مَرُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتىَ‏ يَقُولَا إِنَّمَا نحَنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ»** اين درست است كه سحر في­الجمله و در مقام دفع جايز است ولي مي­شود الغاي خصوصيت كرد. سحر در مقام دفع جايز است و وجه اصلي و ملاكش اين است كه مضر به ديگري نيست. اطمينان داريم كه ملاك آن عدم الاضرار است و لذا مي­شود این مورد را به ساير موارد الغاي خصوصيت كرد. اين وجهي است ولو از آيه بيش از اين در مرحله اول استفاده نمي­شد، كه سحر در مقام مقابله‌به‌مثل و دفع سحر جايز است به خاطر تعليم ملائكه؛ اما عرف بين دفع سحر به سحر با سحرهاي ديگري كه مضر نيست هيچ فرقي نمي­گذارد و مي­گويد ملاك يكي است لذا الغاي خصوصيت مي­كند.

وجه ضعف

وجه دوم هم مثل وجه اول وجه ضعيفي است. علت اين است كه نه به اولويت نه به تنقيح مناط نمي­توان اطميناني پيدا كرد و بگوييم همه موارد غير مضر مثل دفع سحر به سحر است. براي اينكه دفع سحر به سحر در مقام مقابله‌به‌مثل و دفاع از خویش در برابر عمليات سحري است كه ديگري انجام داده است. مقام دفاع و مقام مقابله‌به‌مثل مقامي است كه حتي گاهي با عنوان­هاي ثانوي جايز مي­شود. خيلي وضوح دارد كه واقعاً نمي­شود گفت سحري كه در مقام دفاع نيست ولي مضر هم نيست جايز است چرا كه این‌ها قطعاً مثل هم نیستند. دفع سحر به سحر با ساير اقسام سحر غير مضر از نظر عرفي هيچ فرقي ندارد اما اين را واقعاً حس مي­كنيم كه فرق دارد. لااقل احتمالش قوي است كه در مقام دفاع و مقابله‌به‌مثل عنايتي وجود دارد كه مي­گويد جايز است اما مطلق غير مضر كه نمي­خواهد دفاعي از خود كند ولي ضرر هم نمي­رساند مي­گويد جايز نيست. ممكن است بگويد الغاي خصوصيت و تنقيح مناط اطمينان عرفي است به اينكه اين خصوصيت هيچ دخالتي در حكم ندارد و ملاك اين است كه مضر نيست كه ساير اقسام را هم شامل مي­شود. مي­گوييم اين اطمينان را نداريم براي اينكه ويژگي در دفاع است كه مانع مي­شود كه بگوييم كه ملاك همان مطلق عدم اضرار است.

موضوعیت سحر مضر

نكته بعدي اين است كه اين آيه شريفه 102 بقره و رواياتي كه در اين بحث وارد شده است دلالت بر اين كند كه سحر مضر ملاك حرمت است و غير مضر از مدلول آيه خارج است. شاهد اين است كه در **وَ مَا هُم بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنفَعُهُم** همه بار سنگيني حرمت روي **مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنفَعُهُم** آورده شده است كه معلوم مي­شود اگر غير مضر يا نافع باشد مانعي ندارد. لذا مضر موضوعيت دارد و غير مضر چيزی نيست. جواب استدلال سوم اين است كه ما اين را قبول داريم كه آيه درمجموع سحر مضر را حرام می­داند و بعضي روايات هم همین‌طور است اما اين مقيد مطلقات نمي­شود. مطلقاتي داريم كه مي­گويد سحر حرام است. اين آيه به دليل اين كه مثبتين است و تا اين حد بیشتر نافيين نیست مقيد نمي­شود ولو اينكه بگوييم آيه مخصوص به سحر مضر است و غير مضر را نمي­گيرد اما باز هم اين مقيد به اطلاقات نمي­شود. آن جمله­اي كه از آيه مقيد مي­شود **وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتىَ‏ يَقُولَا إِنَّمَا نحَنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ** است که دلالت آن هم بيش از سحر در مقام دفع نيست. پس قبول داريم كه آيه مي­گويد سحر مضر حرام است كما اينكه بعضي روايات ديگر هم همین‌طور است ولي این‌ها نمي­تواند مقيد باشد مگر همان جمله **حَتىَ‏ يَقُولَا إِنَّمَا نحَنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ** که آن جمله بيش از مقام دفاع را نمي­گيرد.

جمع­بندی

چند روایت از چهارده روايت را اينجا خوانديم که سند و دلالت و اطلاق را قبول داشتيم. دو سه روايت مؤیّد به انواع روايات ديگري است كه سندشان تام نيست. اين دو سه وجهي كه براي اين مسئله مي­شود گفت كه تام نيست. بنابراين آنچه مي­توانيم تا اينجا از آيه استفاده كنيم نظريه دوم است نه سوم و اول. نظر اول اين بود كه سحر مطلقاً حرام است. نظريه دوم اين بود كه حرام است مگر در مقام دفاع و نظر سوم فقط مضر سحر حرام است و غير مضر حرام نيست. سه دليل آورديم براي اينكه سحر غير مضر جايز است و این‌ها را جواب داديم و گفتيم اين دليل­ها تام نيست و فقط سحر در مقام دفاع از آيه استفاده مي­شود ديگر دليلي نيست كه بگويد سحر غير مضر كه نافع شد و یا غير مضر و... مطلقاً جايز است.

حرمت سحر نافع

دليلي داريم كه مي­گويد سحر حرام است مطلقاً حتي اگر نافع باشد. اين دليل در جلد 15 وسائل ابواب مقدمات نكاح باب 144 صفحه 184 وارد شده است. اين باب يك حديث بيشتر ندارد كه يمكن عن يقال به اينكه در مقابل آن‌هایی است كه مي­گویند سحر در مقام دفع دفاع يا سحر غير مضر جايز است. پس دليلي داريم كه به صراحت مي­گويد جايز نيست نه به اطلاق بلکه تصريح مي­كند كه سحر نافع جايز نيست. تابه‌حال به اطلاقات تمسك مي­كرديم اما اين روایت تصريح كرده است كه سحر نافع جايز نيست و اين دليل در مقابل آن‌هاست.

روایت إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِم

**«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: قَالَ رسول‌الله ص لِامْرَأَةٍ سَأَلَتْهُ إِنَّ لِي زَوْجاً وَ بِهِ عَلَيَّ غِلْظَةٌ وَ إِنِّي صَنَعْتُ شَيْئاً لِأُعَطِّفَهُ عَلَيَّ فَقَالَ لَهَا رسول‌الله ص أُفٍ‏ لَكِ‏ كَدَّرْتِ الْبِحَارَ وَ كَدَّرْتِ الطِّينَ وَ لَعَنَتْكِ الْمَلَائِكَةُ الْأَخْيَارُ وَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ‏ وَ الْأَرْضِ قَالَ فَصَامَتِ الْمَرْأَةُ نَهَارَهَا وَ قَامَتْ لَيْلَهَا وَ حَلَقَتْ‏ رَأْسَهَا وَ لَبِسَتِ الْمُسُوحَ‏ فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ص فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا [[1]](#footnote-1)»**

**مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ** استناداً **إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ**، اين **إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ** همان اسماعيل بن ابي زياد سكوني است، **عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: قَالَ رسول‌الله (صلی الله علیه و آله و سلم)**: **لِامْرَأَةٍ**، اين را مرحوم صدوق در من ­لايحضر به سندش از سكوني نقل مي­كند كه از امام صادق (**سلام الله علیه)** سلسله سند مي­آيد تا پيغمبر اكرم (**صلی الله علیه و آله و سلم)** كه فرمود: **لِامْرَأَةٍ سَأَلَتْهُ إِنَّ لِي زَوْجاً وَ بِهِ عَلَيَّ غِلْظَةٌ وَ إِنِّي صَنَعْتُ شَيْئاً لِأُعَطِّفَهُ عَلَيَّ**، مي­گويد شوهر بداخلاق تندخویی دارم و من اقدامي كردم. ظاهرش همان سحر است. كاري كردم كه **لِأُعَطِّفَهُ عَلَيَّ** تا اينكه توجهش را به خودم جلب كنم. اين سحر درواقع سحر تقويت روابط است. فقال رسول‌الله (**صلی الله علیه و آله و سلم)**: **كَدَّرْتِ الْبِحَارَ وَ كَدَّرْتِ الطِّينَ**، مي­گويد زمين و آسمان و دريا را مكدر كردي يعني اين قدر كارت بد است. **وَ لَعَنَتْكِ الْمَلَائِكَةُ الْأَخْيَارُ وَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ** و مورد لعن ملائكه قرار گرفتي. **قَالَ فَصَامَتِ الْمَرْأَةُ نَهَارَهَا وَ قَامَتْ لیل‌ها وَ حَلَقَتْ‏ رأس‌ها وَ لَبِسَتِ الْمُسُوحَ**، شب و روزش را دنبال عبادت رفت و دنيا را كنار گذاشت براي اينكه توبه كند، **فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ (صلی الله علیه و آله و سلم)**، اين خبر به پيغمبر رسيد **فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا**، همه این‌ها از او قبول نمي­شود يعني توبه­اش قبول نمي­شود. اين روايت استدلال شده است براي اينكه سحري كه انجام مي­دهد حتی اگر نافع هم باشد يعني علاقه طرف را زياد كند يا اخلاقش را خوب كند، باز هم حرام است.

سند روایت

از جهت سندي، سند مرحوم صدوق به اسماعيل ابن ابي زياد (همان نوفلي) به سكوني است و نوفلي محل بحث است كه بارها گفته­ايم دو نظريه است. كساني كه نوفلي را قبول ندارند و كساني كه قبول دارند. مشكل قصه نوفلي اين است كه به رغم اين كه اين همه روايت دارد توثيق خاص ندارد. شايد در سند هزار روايت واقع شده ولي با همه كثرت روايتي كه دارد توثيق ندارد، البته تضعيف و قطعي هم ندارد. پس چگونه مي­شود خيلي از فقها و علما تلاش دارند كه يك جوري نوفلي را درست كنند. چون خيلي سخت است اين همه روايت را كنار بگذاريم به خاطر اين كه نوفلي در سندش واقع شده است. اين تلاش­ها همان‌طور كه بارها عرض كرده­ايم چند وجه است: يكي اينكه نوفلي از رجال كامل الزياره است و ما اين را قبول نداريم. آقاي خوئي هم كه قبول داشتند اواخر برگشتند. دوم اين كه نوفلي از رجال تفسير علي ابن ابراهيم است. اين هم باز محل بحث است و ما قبول نداريم. سوم اين است كه يكي از اصحاب نقل دارد كه آن هم محل بحث است. وجه چهارم هم كه همان وجهي است كه مرحوم آقای تبريزي مي­فرمودند كه همان قاعده رجالي است. قاعده رجالي هم اين است كه عدم ورود قدح رجال مشهور كثيرالروايه و مشتهر بزرگ به منزله توثيق­شان است. آدم‌های مشهوري كه در مرئی و منظر هستند و همه مردم متوجهشان هستند و قدح نشده­اند، اين نشانگر اين است كه معتبرند و نيازي نبودهاست كه توثيق كنند. عدم ورود قدح در رجال مشهور موجب توثيق است. ما راجع به اين هم تفصيلي قائل بوديم كه بحث كرديم و به خاطر نكاتي كه در جواب اين گفتيم نمي­توانيم به اطلاق اين قاعده تن دهيم و معلوم نيست كه نوفلي را بتوان با آن توثيق كرد. و لذا اين سند روايت به خاطر نوفلي محل بحث است، البته در سكوني هم اختلاف وجود دارد و محل بحث است.

دلالت

از حيث دلالت، دو نكته است:

1. يكي اينكه **إِنِّي صَنَعْتُ شَيْئاً لِأُعَطِّفَهُ عَلَيَّ**، يعني چه؟ تلقي مشهور و ظاهر قالبي اين است كه يعني سحر كرده­ام براي اينكه ميل او را به سمت خودم جلب كنم که در آن زمان‌ها متداول بوده است و در اين زمان هم احياناً ‌وجود دارد. ولي بعضي هم احتمال داده­اند كه **إِنِّي صَنَعْتُ شَيْئاً لِأُعَطِّفَهُ عَلَيَّ** ممكن است راه‌های ديگري هم وجود داشته باشد كه ميل طرف را به خودش جلب كند. مثل دادن دارو كه سحر نيست و خاصيت دارو است كه طرف را سرمست او مي­كند. شراب اينجا بحث نيست ولي داروهایي كه درواقع افراد را خيالاتي مي­كند كه معلوم نيست كه در مفهوم سحر وارد باشد. گرچه **إِنِّي صَنَعْتُ شَيْئاً لِأُعَطِّفَهُ عَلَيَّ**، هم با سحر مي­ساخت هم با دارو و ممكن است با دعا و ذكر نیز سازگار باشد،‌ اما با توجه به ذيل روايت كه لعنت و... است قطعاً مشمول آيه نيست. روش‌های ديگر هم متداول نبوده است. روشي كه بيشتر متداول و رايج بوده سحر بوده است و ذيلش هم همين را تأييد می‌کند. بنابراين ظاهر همان سحر است.
2. نكته دومي كه وجود دارد كه بزرگان هم در اینجا فرمودند اين است كه مضمون اين روايت قابل‌قبول نيست. اين را بايد ضرب علي الجدار كنيم براي اين كه اين مخالف با روح شريعت و آيات قرآن و روايات ديگر است. ذيلش كه مي­گويد كه اين بنده خدا سحر كرد كه شوهرش را علاقه­مند به خودش كند بعد مي­گويد **فَصَامَتِ الْمَرْأَةُ نَهَارَهَا وَ قَامَتْ لیل‌ها**... يعني همه اين كارها را انجام داده است ولی پيامبر اكرم (**صلی الله علیه و آله و سلم)** فرموده­اند: نه توبه‌اش قبول نيست. در روايت معتبر داريم **يقتل الا ان يتوب** و **توبة الساحر اَن يَحلِّ** يعني حل سحر كند. پس اين با روح شريعت سازگار نيست. خدا مشرك و بت‌پرست را هم مي­بخشد.

##### پذیرش صدر روایت

منتها سؤال ظريف اين است كه ذيل روایت با روح شريعت سازگار نيست آیا باید كل روايت را ضرب علي الجدار كنيم؟ حضرت فرمود كه **أُفٍ‏ لَكِ**، خيلي كار بدي كردي و ملائكه خدا هم مادامي كه توبه نكردي لعنت مي­كنند. تا اينجا خلاف قواعد اوليه و عقلي و شرعي ثابتي نيست. ولي بعد نقل مي­كند **فَصَامَتِ الْمَرْأَةُ نَهَارَهَا وَ قَامَتْ لیل‌ها وَ حَلَقَتْ‏ رأسها وَ لَبِسَتِ الْمُسُوحَ‏ فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ (صلی الله علیه و آله و سلم)** **فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا**. ذيل روایت مخالف شريعت و قطعی‌ات دين است. اينجا دو احتمال وجود دارد:

1. ممكن است بگوييم كه كل روايت نضربها علي الجدار، يا اينكه نه ذيل را ضرب بر جدار مي­كنيم. معمولاً فرموده­اند كه چيزي در اين روايت است كه نمي­شود پذيرفت پس روايت را كنار مي­گذاريم. به ذهنمان مي­رسد كه نه، ذيلش را نمي­شود پذيرفت. يعني ما نمي­فهميم، ممكن است نكته­اي در كار بوده است كه به هر دليلي ما نمي­فهميم و لذا نمي­توانيم آن را بپذيريم. خيلی بخواهيم سنجيده­تر سخن بگوييم، نفي نمي­كنيم و مي­گوييم چيزي بوده است كه ما نمي­فهميم، ولي اين دليل نمي­شود كه صدر روايت را كه بند ديگري است و حكمي را ذكر مي­كند نفهميم و بگذاريم كنار. لذا گرچه اين نكته دومي كه بزرگان فرموده­اند مشتمل بر امري است كه لايقبله العقل السليم را قبول داريم اما این امر مستلزم اين نيست كه همه اين روايت من صدر الي الذيل ضرب علي الجدار شود.
2. احتمال دیگر اين است كه **لَا** در عبارت **إِنَّ ذَلِكَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا** اضافه شده است و راوی اشتباه كرده است و لا را آورده. يا اينكه واقعاً **لَا يُقْبَلُ مِنْهَا** است ولي جهتي در اين شخص بوده است كه حضرت فرموده­اند كه مثلاً‌ این‌ها همه­اش ظاهر كاري بوده و واقعاً برنگشته است و پيامبر مي­داند كه ساحري است كه دست از كارهايش برنمي­دارد و در ظاهر كاري کرده است. يعني ذيل اين را ما نمي­دانيم و شايد قضیه شخصيه بوده است. لذا دليل نمی­شود كه صدر روايت را كنار بگذاريم و بگوييم قبول نداريم.

بیان حکم

حكمي در صدر روايت به صورت قضیه حقیقیه بيان شده است و سر جای خود محفوظ است. ذيلي دارد كه ما نمي­توانيم بفهميم و قواعد جور نيست ولي اين كه ذيل را نمي­توانيم بفهميم يعني صدر را هم كنار بگذاريم؟ سحر از كبائر است **«وَ لَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ اشْترَئهُ مَا لَهُ فىِ الاَخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُم»** اين توبه جداي از آن است. **«أُفٍ‏ لَكِ‏** و **كَدَّرْتِ الْبِحَارَ**» قبل از توبه است يعني حكمش اين. هيچ وجهي ندارد كه يك چيزي ذيل روايت است و قابل‌قبول نيست يعني روايت دو چيز را بيان كرده است. يكي حرمت مؤكد سحر و دوم هم در فراز جداي بعدي مي­فرمايد كه توبه­اش هم **لَا يُقْبَلُ.** ما مي­گوييم **لَا يُقْبَلُ** با ادله قطعي است ولي صدرش نه تنها معارض نيست بلكه با حرمت سحر هماهنگ است.

1. . وسائل الشيعة، ج‏20، 247 [↑](#footnote-ref-1)